**باسمه تعالی**

[***طلوع فجر در لیالی مقمره*** 1](#_Toc477116158)

[***بررسی دلالت روایت علی بن مهزیار*** 1](#_Toc477116159)

[***نکته ای در مورد علم اجمالی در لیالی مقمره*** 3](#_Toc477116160)

[***مسائل مستحدثه*** 5](#_Toc477116161)

[**اوقات نماز در مناطق قطبی** 5](#_Toc477116162)

**موضوع**: کتاب الصلاه/اوقات فرائض /طلوع فجر در لیالی مقمره/فرع: نماز در مناطق قطبی

**خلاصه مباحث گذشته:**

***طلوع فجر در لیالی مقمره***

بحث در لیالی مقمره به اینجا رسید که عرض کردیم طبق صناعت فرمایش محقق همدانی و امام قدس سره فرمایشی قوی است: چون در شب‌های مهتاب به خاطر روشنایی افق، خورشید واقعاً تغییری در افق ایجاد نمی‌کند. نه این‌که تغییر موجود می‌‌شود و ما احساس نمی‌کنیم و این هم نه به خاطر این است که در لیالی مقمره اطراف افق شرقی سیاهی نیست، ‌روشنایی هست. این مهم نیست. بر فرض اطراف را ما اصلا توجه نکنیم، خود آن افق شرقی که روزهای قبل در هنگامی که خورشید به شانزده درجه افق می‌‌رسید روشن می‌‌شد امروز که شب مهتاب است ساعت‌ها قبل روشن بوده است و باید خورشید نزدیک‌تر بیاید تا بتواند آنجا را روشن‌تر بکند.

***بررسی دلالت روایت علی بن مهزیار***

و امام قدس سره فرمودند روایت سهل بن زیاد هم همین را می‌‌گوید. چون سهل بن زیاد از علی بن مهزیار نقل می‌‌کند که به امام علیه السلام نوشتم که در شب‌های مهتاب نور ماه باعث می‌‌شود که لایتبین الفجر حتی یحمرّ. فجر آشکار نمی‌شود مگر هنگام سرخی جوّ. امام هم فرمود کتب علیه السلام الفجر هو الخیط الابیض المعترض و لاتصل الفجر حتی تبینه.

که البته ما عرض کردیم الان هم عرض می‌‌کنیم که این روایت از بیان این اختلاف بین محقق همدانی و مشهور ساکت است.

**تابع این است که ما فجر را چه بدانیم؛**

اگر معتقد باشیم که فجر در لیالی مقمره تشکیل می‌‌شود و لکن دیده نمی‌شود به قول آقای خوئی مشکل رائی است نه مرئی، علی بن مهزیار می‌‌گوید در شب‌های مهتاب که طلوع فجر برای ما تنها بعد از سرخی هوا آشکار می شود چه کنیم؟ امام علیه السلام که می فرماید نماز نخوانید حکمی ظاهری است زیرا واقعاً در طلوع فجر شک داریم.

و اگر معتقد باشیم که در لیالی مقمره أصلاً فجر تشکیل نمی شود و واقعاً روشنایی صبح هنگامی بود که هوای صبح سرخ می شد، در این صورت جواب امام علیه السلام حکم واقعی است که تا هوا روشن نشده است وقت نماز داخل نشده است.

و لذا این روایت قابل استدلال بر هیچکدام از دو طرف نیست.

و تعجب است که نقل شده برخی گفته اند که ما روایتی مخالف نظر امام ره پیدا کردیم و همین روایت علی بن مهزیار را مطرح کردند؛ در حالی که خود امام ره به این روایت بر مدّعای خود استدلال می کند و متوجّه این روایت بوده است.

در عین حالی که ما معتقدیم که نظر امام هم از این روایت ظاهر نیست: امام علیه السلام لبّ مطلب را بیان کرد که وظیفه ظاهریه شما این است که تا یقین به طلوع فجر پیدا نکنید، نماز صبح نخوانید، ظن به طلوع فجر کافی نیست. مخاطب حکم شرعی ظاهری‌اش را فهمید و همین کافی است. اتفاقا در آن زمان‌ها بیش از این نمی‌شد فهمید و چاره‌ای جز این نبود زیرا مثل الآن ساعت نداشته اند که زمان طلوع فجر را با ساعت تشخیص دهند.

خیط ابیض به معنای روشنایی صبح در لیالی مقمره هم مفروض است. و در لیالی مقمره طبق نظر صحیح خیط أبیض به معنای نوار سفید رنگ نداریم. ولی همان طور که خیط أسود به معنای سیاهی شب است خیط أبیض هم به معنای سفیدی روز است که در لیالی مقمره با تأخیر محقّق می شود.

و طبق مقتضای صناعت حق با محقق همدانی و امام است. ولی اشکالی که وجود دارد این است که: متفاهم عرفی به مناسبت حکم و موضوع چه بسا این بوده که خورشید به جایی برسید که لو خلّی و نفسه تأثیر گذار بر افق باشد. حالا اگر افق روشن است این مشکل خورشید نیست، این مشکل این است که شب روشن است و الا این خورشید همان کاری که شب‌های دیگر می‌‌کرد امروز هم همان کار را می‌‌کند و تناسب اوقات، عرفا این است که مثلا زوال شمس وقت نماز ظهر و عصر است، غروب شمس وقت نماز مغرب و عشاء است، منتصف اللیل وقت نماز شب است، طلوع فجر را هم عرف این گونه می فهمد که ناشی از رسیدن خورشید به نزدیکی‌های افق است. و بعید نیست به خاطر تناسب حکم و موضوع بگوییم ظاهر طلوع فجر یعنی سپیدی صبح لولا غلبة ضوء القمر و لکن این مطلب یک استظهاری است که بر خلاف قاعده اولیه است. چون قاعده اولیه اقتضاء می‌‌کند که عناوین ظهور در فعلیت داشته باشند و ما معتقدیم که در لیالی مقمره عنوان روشنایی صبح محقق نمی‌شود.

مثلاً اگر شما بگویید: اگر رنگ سفید روی این کاغذها دیده شد، این کاغذها را نگه بدار، کاغذها نوعا فرض کنید که زردرنگ هستند، تا یک رنگ سفید و لو کم رنگ روی آن بکشید معلوم می‌‌شود اما یک کاغذی است آن قدر سفید است که این رنگ سفیدی که شما به طور ضعیف در دست‌تان است روی آن می‌‌کشید هیچ مشخص نمی‌شود با این‌که همین رنگ را ریختید روی آن کاغذهای زرد، سفیدی‌اش آشکار شد اما روی این می‌‌ریزید سفیدی‌اش آشکار نمی‌شود باید زیادتر بریزید چند قطره دیگر بریزید تا سفیدی‌اش آشکار بشود. که سفیدی این رنگ در این کاغذی که ذاتا سفید بوده است؛ برای دیدن قابلیت ندارد. مشکل این نیست که ما رؤیت را برایش موضوعیت قائل بشویم. قابلیت رؤیت حسیه که موضوعیت دارد، رؤیت موضوعیت ندارد. و اینجا قابلیت رؤیت نیست. و تنها می توان مناسبت حکم و موضوع را مطرح کرد.

و لذا الاحوط الذی لاینبغی ترکه این است که نماز صبح در لیالی مقمره با زمان روشن شدن هوا تأخیر انداخته شود. و امام ره هم قبلاً فتوای به تأخیر می دادند ولی نقل شده است که بعدها احتیاط واجب کردند.تاخیر نماز صبح است در لیالی مقمره تا زمانی که هوا مقداری روشن بشود. امام هم قبلا فتوی می‌‌دادند به تاخیر و لکن نقل شد که بعدها احتیاط واجب کردند.

***نکته ای در مورد علم اجمالی در لیالی مقمره***

در مورد علم اجمالی گفتیم که علم اجمالی داریم که یا باید مثلا ساعت پنج و ربع امساک بشود اگر نظر مشهور درست باشد یا

نماز صبح باید پنج و نیم خوانده بشود با تاخیر یک ربع، اگر نظر محقق همدانی درست باشد. لذا أصل برائت از وجوب امساک در ساعت پنج و ربع با أصل برائت از وجوب تأخیر نماز تا پنج و نیم با هم تعارض می کند.

یک علم اجمالی دیگر هم که منجّز و منشأ احتیاط است این است که:

بنا بر این که نیمه شب از غروب آفتاب تا طلوع فجر باشد شک می کنیم که: آیا نظر مشهور در لیالی مقمره درست است و نباید نماز مغرب و عشاء را از مثلاً ساعت یازده و ربع تأخیر بیندازیم یا نظر محقّق همدانی درست است که در لیالی مقمره بیست دقیقه طلوع فجر تأخیر می افتد و در نتیجه نیمه شب ده دقیقه دیرتر می شود و می توان نماز را تا یازده و بیست و پنج دقیقه تأخیر بیندازیم. که در این جا برائت از وجوب مبادرت جاری می کنیم و می گوییم می توان بعد از ساعت یازده و ربع تا ده دقیقه بعد از آن نماز را خواند.

از طرفی دیگر در مورد نماز صبح هم شک می کنیم که نظر مشهور درست است که می توان در لیالی مقمره هنگام اذان رسمی نماز صبح را خواند یا نظر محقق همدانی درست است که باید تا بیست دقیقه نماز صبح را تأخیر بیندازیم که أصل برائت می گوید تأخیر واجب نیست و می توانی در این بیست دقیقه نماز صبح را بخوانی.

این دو أصل با هم معارض می کنند زیرا علم داریم کسی که نماز مغرب را بعد از ساعت یازده و ربع می خواند و نماز صبح را هنگام اذان رسمی می خواند مخالفت قطعیه کرده است زیرا یا نظر مشهور درست است و نباید نماز مغرب را از ساعت یازده و ربع تأخیر می انداخت و یا نظر محقق همدانی درست است و نباید نماز صبح را هنگام اذان رسمی می خواند.

البته این علم اجمالی اخیر که گفتیم طبق نظر کسانی که نیمه شب را ما بین غروب آفتاب تا طلوع آفتاب می‌‌دانند مثل مرحوم آقای خوئی و استاد شکل نمی‌گرفت. چون طلوع فجر هر کی مهم نیست. این‌ها منتصف اللیل را ما بین غروب شمس و طلوع شمس می‌‌دانند. که برخی از روایات هم مؤید این‌ها بود.

حالا ما آن موقع در تایید نظر مشهور خیلی روایت خواندیم و احتیاط کردیم ولی گفتیم استعمال اعم از حقیقت است، نمی‌شود جازم شد. لیل و نهار دو استعمال دارد، ‌روایات زیادی داریم موافق مشهور اما یک سری روایات هم موافق این است که آخر شب طلوع شمس است، این‌ها را نخواندیم. فقط اشاره کنم به یک روایتش:

قَالَ وَ رَأَيْتُ فِي كِتَابِ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ مِنْ أُصُولِ الشِّيعَةِ فِيمَا رَوَاهُ عَنِ الصَّادِقِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ***: اللَّيْلُ إِذَا أَقْبَلَ- نَادَى مُنَادٍ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ الْخَلَائِقُ- إِلَّا الثَّقَلَيْنِ يَا ابْنَ آدَمَ إِنِّي خَلْقٌ جَدِيدٌ- إِنِّي عَلَى مَا فِيَّ شَهِيدٌ فَخُذْ مِنِّي- فَإِنِّي لَوْ طَلَعَتِ الشَّمْسُ لَمْ أَرْجِعْ إِلَى الدُّنْيَا- وَ لَمْ تَزْدَدْ فِيَّ مِنْ حَسَنَةٍ- وَ لَمْ تَسْتَعْتِبْ فِيَّ مِنْ سَيِّئَةٍ- وَ كَذَلِكَ يَقُولُ النَّهَارُ إِذَا أَدْبَرَ اللَّيْلُ.[[1]](#footnote-1)***

این هم موافق نظر آقای خوئی است: معنایش این است که تا طلوع شمس نشده من هستم، وقتی طلوع شمس شد من می‌‌روم دیگر من را نمی‌بینید.

و لذا بنا بر این نظر که منتصف اللیل ما بین غروب شمس الی طلوع الشمس است، آن علم اجمالی که عرض کردیم، پیش نمی‌آید. علم اجمالی در صورتی پیش می‌آید که منتصف اللیل تحت تاثیر طلوع فجر باشد.

و لذا ما کلا این روایات مختلف را که دیدیم و استعمال هم که اعم از حقیقت است، ‌در آن مسئله وفاقا للسید الصدر فی تعلیقة المنهاج احتیاط کردیم و فتوی طبعا طبق فرمایش آقای خوئی و استاد برای ما سخت است. کما این‌که فتوای طبق مشهور سخت است. و بهترین راه این است که انسان احتیاط کند و الاحتیاط طریق النجاة.

***مسائل مستحدثه***

آخرین مطلب در این بحث یک سری مسائل مستحدثه راجع به اوقات الصلاة است که در کتب فقهیه متداوله مطرح نیست و لکن هم بحث‌های فنی دارد و از فروع های به روز و نو است.

**اوقات نماز در مناطق قطبی**

در مناطقی که نزدیک قطب هستند، گاهی شب‌شان بیست و دو ساعت و ‌روزشان دو ساعت است و گاهی بر عکس. سوئد این‌طور است. مناطق بالاتر از سوئد، یعنی مناطقی که 66 درجه و نیم از خط استواء بالاترند، در ایامی از سال شب و روز ندارند، همه‌اش شب یا همه‌اش روز است. چون ملحق به قطب است. در حرکت انتقالی زمین، خورشید نسبت به بعضی مناطق زمین مثل بالای سوئد، طلوع و غروب وشب و روز ندارد.

این‌که می‌‌گویند قطب شش ماه شب است شش ماه روز است مراد قطب مرکزی و اطراف نزدیک آن است که خورشید حرکت رحبیه دارد و دور سر یعنی دور افق می چرخد نه بالای سر. و الا مناطقی هستند بالای 66 درجه و نیم از خط استواء که ‌خیلی از ایام سال شب و روز دارند، ‌بعضی از ایام سال که مثلا خورشید می‌‌رسد به برج رأس السرطان یا پایین می آید و به برج رأس الجدی می رسد آن وقت است که شب و روز ندارند. خورشید به اوج رسیده حالا یا اوج حضیض، ‌رأس الجدی یا اوج صعود، رأس السرطان. ولی آن مناطقی که پایین‌تر از 66 درجه و نیم هستند همیشه شب و روز دارند. اما گاهی شب‌شان بیست و دو ساعت روزشان دو ساعت، گاهی بر عکس است و روزشان دو ساعت است، در زمستان روزشان دو ساعت است.

آن جایی که شب و روز دارند مثلا بیست و دو ساعت روز است، خورشید دور افق‌شان نزدیک آن منتهی‌الیه افق است و فکر می‌‌کنید خورشید می خواهد غروب ‌‌کند، ‌بیست و دو ساعت در افق است و می‌‌چرخد. آن دو ساعت شب خورشید می‌‌رود بغل گوشه افق که اگر با هواپیما یک مقدار بالاتر برویم خورشید را می بینیم. و لذا روز آنها مثل چند دقیقه به غروب آفتاب ما است، شب آنها مثل چند دقیقه بعد از غروب آفتاب است. نه شب‌شان شب است نه روزشان روز است. اگر شنیدید که وقتی در اروپا یک روز آفتابی می‌‌شود همه بیرون می آیند تا زیر آفتاب بروند به خاطر این است که آفتاب نمی بینند.

آنها اصلا طلوع فجر به این معنای مرسوم ما ندارند. روزشان نزدیک غروب آفتاب ما است و شب‌شان نزدیک بعد از غروب آفتاب ما است. برخی از مناطق‌شان اصلا حمره مشرقیه ندارد یا اگر حمره مشرقیه بعضی از مناطق داشته باشد چندین ساعت طول می‌‌کشد. فعلا مشکل ما در طلوع فجر است. یتبین الخیط الابیض من الخیط الاسودی در کار نیست. چگونه مشخص بشود که هوا تاریک بود روشن‌تر شد. حالا اگر بیست دو ساعت شب باشد در زمستان، آن هم همین است. بیست و دو ساعت شب است اما مثل پنج دقیقه بعد از غروب آفتاب ما است. یعنی خورشید چند درجه زیر افق است. این‌طور نیست که بگویید شانزده درجه فاصله دارد با افق. به صورت کج زیر افق است، یواش یواش بالا می آید و همان بالا نزدیک خط منتهی الیه افق می‌‌ماند و می چرخد تا غروب کند.

و لذا آقای سیستانی فرموده اند در این مناطق نماز را نزدیک طلوع آفتاب بخوانند. با این جواب مشکل نماز حل می شود ولی در مورد روزه مشکل باقی می ماند که طلوع فجر چه زمانی است. در شب‌هایی که کوتاه است مثلا دو ساعت است، حالا می‌‌گوییم که یک ساعت اول را غذا بخورند یک ساعت دوم امساک می‌‌کنند زیرا طلوع فجر از نیمه شب زودتر نیست. اما در شب‌هایی که بیست و دو ساعت شب است، یعنی دوازده دوم شب را احتیاط کنند؟ این‌که خیلی مشکل است.

من فکر می‌‌کنم متفاهم عرفی این است که نسبت را بین طلوع فجر و کل شب در شهرهایی که خیط ابیض دارند، ملاحظه کند، شهرهایی که خیط ابیض دارند، البته منحصر به بلاد متعدله نیست که نزدیک به خط استواء هستند، ‌دوازده ساعت روز دوازده ساعت شب، نه، آن‌هایی که روزشان و شب‌شان مختلف است آخرین منطقه‌ای که بالاخره شب و روزشان مختلف است اما خیط ابیض دارند، ‌نسبت را به آنها بسنجند. حالا یک ساعت و نیم ما بین الطلوعین نسبتش با چهارده ساعت شب چقدر می‌‌شود؟ حدودی حساب کنند و مراعات کنند. متفاهم عرفی این است و ما نمی خواهیم استحسان و قیاس کنیم.

و عجیب است ما نمی‌دانیم چه جور بعضی‌ها از این فتواها می‌‌دهند. گفتند نگاه کنند ببینند شهرهای متعارف روزشان چند ساعت است. مثلا روزشان دوازده ساعت است، این‌ها روزشان و لو بیست و دو ساعت است، آفتاب بالای سرشان، سفره افطار را پهن می‌‌کنند زیرا طبیعت به فرد متعارف انصراف دارد.

ما هم گفتیم اگر این گونه باشد:

اولا: زمانی هم که شب دو ساعت است باید بگویید که امساک چند ساعت از روز هم لازم است.

و ثانیا اگر می گویید طبیعت به فرد متعارف انصراف دارد پس در مورد إغسلوا وجوهکم هم بگویید که اگر کسی هیکل درشتی داشت و صورت او مثلاً دو برابر متعارف بود دیگر لازم نیست که کل صورت را بشورد. و این حرف ها گفتن ندارد و وجوهک هر وجهی را به تناسب خودش شامل می شود.

خود مناطق قطب که شب و روز ندارند، حالا آن مرکز قطب شش ماه روز است شش ماه شب است و آن شش ماه که روز است هر بیست و چهار ساعت خورشید یک بار مثل سنگ آسیاب دور زمین می‌‌چرخد یعنی آن منتهی‌الیه افق را می‌‌بینند خورشید هی دارد راه می‌‌رود، می‌‌رود دور این زمین می‌‌چرخد باز به همان جا بر می گردد. بیست و چهار ساعت را می‌‌توانند تشخیص بدهند همین‌جور با حرکت خورشید یعنی حرکت زمین به دور خودش اما در آنجا طلوع و غروبی در کار نیست.

امام قدس سره فرمودند کل یوم و نهار بحسبه: روز مناطق قطب شش ماه طول می‌‌کشد، شبش هم شش ماه، در کل سال پنج نماز بر آنها واجب است. در آن شش ماه که روز است سه ماهش که گذشت واقعاً زوال شمس می‌‌شود. زیرا زوال یعنی منتصف ما بین طلوع الشمس و غروب. نماز ظهر و عصر می‌‌خواند و این وقت نماز ظهر و عصر سه ماه طول می‌‌کشد. بعد که غروب آفتاب می‌‌شود آن هم تا آخر شب تا طلوع آفتاب شش ماه وقت دارید.

اما روزه: روزه أصلاً واجب نیست چون معنا ندارد که به انسان امر کنند که شش ماه یا یک ماه کل ماه رمضان غذا نخورید. اما ره معتقد است که هر جایی روز و شب مخصوص خود را دارد در کرات دیگر مثلاض ماه پانزده روز، روز است و پانزده روز شب است و شب کره ماه با شب کره زمین فرق می کند. قطب هم شش ماه روز و شش ماه شب است. لذا امام ره می فرمایند اگر شب و روز نداشت مثل این که سوار هواپیما از شرق به غرب حرکت کنی و حرکت آن مساوی حرکت زمین باشد به گونه ای که گویا خورشید همیشه در حال طلوع است. امام ره می فرمایند این این حرام است زیرا زوال شمس و غروب شمس نداری و تفویت واجب می شود.

و لذا امام در مورد قطب شمال و جنوب می‌‌فرمایند: سفر به آنجا اشکال ندارد زیرا در آنجا یک شبانه روز دارید و اطلاق نماز این است که در آنجا پنج نماز در کل سال بخوان.

در مقابل این نظر، ‌نظر مرحوم آقای خوئی است. فرمودند سفر به قطب شمال و قطب جنوب حرام مؤکد است: برای این‌که واجب تفویت می‌‌شود؛ نماز صبح باید بین الطلوعین باشد، ‌نماز ظهر و عصر بین الزوال و الغروب باشد، شرط واجب است، نماز عمود دین است و شرط صحت آن، مراعات وقت است. شما می‌‌روید قطب شمال، نماز واجب را تفویت می‌‌کنید، روزه واجب را تفویت می‌‌کنید و این گناه است.

حالا اگر مضطر به رفتن به قطب شمال شدیم حکمش چیست در جلسه بعد بررسی می کنیم.

1. وسائل الشيعة، ج‌16، ص: 99‌ [↑](#footnote-ref-1)